

## مانیفست

# پیش به سوی هنر آزاد و انقلابی

بی هیچ اغراقی می توان گفت که فرهنگ بشری هیچ گاه به اندازه ی امروز در معرض خطر نابودی نبوده است. پیش از این نیز اقوام بدوی مجهز به سلاح ابتدایی وحشی ها فرهنگ باستانی (عتیق) را در بخشی از اروپا به نابودی کشاندند. ولی امروزه شاهدیم که تمدن در سراسر جهان به طور هم زمان با سرنوشت مشابهی رو به رو شده و مورد تهاجم عناصر مرتجعی قرار گرفته است که این بار به تکنیک مدرن نیز مسلح هستند. منظور ما تنها جنگ جهانی قریب الوقوع نیست بلکه در دوران صلح فعلی نیز دانش و هنر در وضعیتی قرار گرفته اند که دیگر قابل تحمل نیست.

مکاشفات فلسفی، جامعه شناسانه، علمی و یا هنری از آن جانی که فعالیت فردی بوده و نشان گر تبدیل استعداد ذهنی افراد به اشکال عینی است که به غنی شدن فرهنگ می انجامد، ثمره ی تصادفی مطلوب هستند. بدین معنا که «درک» ضرورتی را که کم و بیش دو جانبه (میان فرد و وضعیت جامعه) به نمایش می گذارند. نه دانش عمومی (که در پی تفسیر جهان است) می تواند بر

چنین خلاقیتی چشم به پوشد و نه بینش انقلابی (که در پی تغییر جهان می باید برداشت دقیقی از قانون مندی های حاکم بر تحولات آن داشته باشد) می تواند نسبت به آن بی اعتنا باشد. به سخن دقیق تر نمی توان از کنار شرایطی که خلاقیت افراد در آن شکل می گیرد بی تفاوت گذشت و نباید از توجه به قانون مندی های مشخصی که بر خلاقیت افراد حاکم است غفلت نمود.

اما باید پذیرفت که در جهان معاصر شرایطی که خلاقیت افراد را ممکن می سازد بیش از پیش مورد تهاجم و تخریب واقع شده اند. تنزل سطح آثار هنری به هم راه تنزل شخصیت هنرمندان نیز ریشه در همین مسأله دارد. حکومت هیتلر که دارد آلمان را از وجود هنرمندانی که در آثارشان کم ترین نشانی از گرایش به آزادی، هر چند سطحی باشند پاک می کند. کسانی را که می توانند قلم یا قلم مویی به دست گیرند به کسوت خادمین رژیم در آورده است که تنها وظیفه شان توجیه نظام و تعریف و تمجید آن است؛ آن هم با بدترین اسلوب های زیبا شناسانه هنری. در اتحاد شوروی نیز وضعیت مشابهی برقرار است و ارتجاع ترمیدوری به اوج قدرت و سرکوب خود رسیده است.

ناگفته پیداست که شعار رایج این روزها یعنی "نه فاشیسم و نه کمونیزم" شعار ما نیست. چرا که این شعار به مذاق فرومایه گان محافظه کار و مرعوب شده ای خوش می آید که هنوز به آن چه از گذشته "دموکراتیک" باقی مانده است دو دستی چسبیده اند. هنر حقیقی که به تکرار الگوهای پیش ساخته قانع نیست تلاش می کند خواسته های درونی انسان و همه انسان های امروزی را به تجلی وا دارد، یک چنین هنر حقیقی نمی تواند که انقلابی نباشد و نمی تواند بازسازی کامل و اساسی جامعه را آماج خود قرار ندهد. اما زمانی در این راه

موفق خواهد شد که خلاقیت افراد را از هر قید و بندی رها سازد که از این راه تمامی بشریت را به اوج قله های رفیعی خواهد رسانید که در گذشته تنها شمار اندکی از نوابغ بدان دست یافته اند. از سوی دیگر ما بر این باوریم که تنها انقلاب سوسیالیستی است که می تواند راه فرهنگی نوین را هموار سازد. اگر ما امروز نسبت به بورکراسی حاکم بر اتحاد شوروی اندک همبسته گی از خود نشان نمی دهیم بدین خاطر است که این حکومت از نظر ما نه نماینده ی کمونیزم که خائن ترین و خطرناک ترین دشمن آن است.

رژیم خودکامه ی شوروی از طریق فعالیت در تشکیلات به اصطلاح فرهنگی که در سایر کشورها به راه انداخته سایه ای از شک و بدگمانی علیه تمامی ارزش های معنوی در سراسر گیتی فرو افکنده است. سایه ای از خون و لجن پراکنی که جمعی در جامه ی هنرمند و روشن فکر نما در آن وول می خورند، کسانی که نوکر صفتی را حرفه خود ساخته اند، فریب کاری را راه و رسم خود قرار داده اند و پرده پوشی بر جنایات را طریقی برای ادامه خوشی و تفنن خود یافته اند. هنر رسمی دوران استالین بازتاب تلاش این چنین افرادی است برای بر حق جلوه دادن چهره ی مزدورشان، آن هم با هیاهویی که تا کنون در تاریخ سابقه نداشته است.

نفرت و انزجاری را که این سلب اصول هنری که در نظامات برده داری نیز سابقه نداشته در عالم هنرمندان برانگیخته است باید تا حد محکومیت قاطع و آشتی ناپذیر آن ارتقاء بخشید. اپوزیسیون نویسندگان و هنرمندان در زمره ی نیروهایی است که می توانند در رسوا کردن و سرنگونی چنین رژیم هایی فعالانه شرکت کنند. رژیم هایی که نه تنها حق پرولتاریا برای مبارزه در راه

جهانی بهتر را زیر پا می گذارند که هر نیت پاکی را از میان بر می دارند و در این راه حتی به حرمت و شرافت انسانی نیز رحم نمی کنند.

انقلاب کمونیستی پروایی از هنر ندارد چرا که به خوبی می داند نقش هنرمند در جامعه رو به زوال سرمایه داری را تقابل میان فرد و اشکال اجتماعی که با وی به ستیزه برخاسته اند معین می کند. این حقیقت به تنهایی کافی ست تا هنرمند را در صورت آگاهی بدان در زمره ی مدافعان انقلابیون قرار دهد. در این جا آن چنان که روان کاوان دریافته اند فرایند تصعید به جریان در می آید و سعی می کند که پیوندهای گسسته را میان "من" و عناصری از محیط خارجی که به طرد آن ها کوشیده است ترمیم نماید. این ترمیم به سود "ایده آل شخصی" <sup>۱</sup> پایان می پذیرد. این "ایده آل شخصی" است که تمام نیروهای درونی را که متعلق به "او" است بر علیه واقعیت تحمل ناپذیر موجود بسیج می کند. و این "او" همانی است که در میان همه ی انسان ها مشترک بوده و دائماً در حال شکوفایی و توسعه است. کافی ست نیازی که روح شخص به آزاد شدن دارد در مجرای طبیعی خود بیافتد تا به جریان عظیمی که از زمان های پیش از تاریخ موجودیت و ضرورت داشته است به پیوندد و با آن ها یکی شود. این جریان عظیم عبارت است از رها سازی کل انسان هاست. بی فایده نخواهد بود اگر در این جا برداشت مارکس

---

<sup>۱</sup> - در این جا نویسنده گوشه چشمی دارد به نظام فکری فروید در روان کاوی که بر پایه ی تثلیث یعنی سه گانه معروف اید (او)، اگو (من) و سوپر اگو (من برتر) استوار است. با برداشتنی عینی و به دور از اسطوره سازی های رایج او همان غریزه شخصی است که در برخورد با جهان خارج که نمود خود را در من برتر می یابد به شخصیت فرد معینی من (اگو) دگرگون می شود. فرایند تصعید نیز به آزاد شدن و گشودن یک باره ی عقده های روانی هم چون بخار شدن جسم جامد (نفتالین) می گردد. مترجم

جوان از فعالیت نویسندگان را یادآور شویم. او تذکر می داد که "نویسنده طبیعتاً برای ادامه ی زندگی و کارش باید به کسب معاش به پردازد. اما تحت هیچ شرایطی نباید برای کسب معاش و پول در آوردن ادامه ی زندگی دهد و یا به نویسد... نویسنده به هیچ روی کار نویسندگی را وسیله نمی پندارد. این کار برای او نفس هدف است. اگر هم به دیده ی وسیله در آن بنگرد وسیله ای خواهد بود برای او و دیگران که در صورت لزوم خود را فدا کنند تا به هنر و کارش هستی ببخشند. شرط اول آزادی مطبوعات غیرتجاری بودن آن است." (مجموعه آثار مارکس جلد اول ص ۷۰) این سخن بیش از همه علیه کسانی است که فعالیت روشن فکران را در راستای اهدافی که با خود آن فعالیت در تناقض است مورد محدودیت قرار می دهند و به بهانه ی مصالح دولت برای هنر تعیین تکلیف می کنند و برای آن مایه و مضمون می تراشند. حال آن که انتخاب آزادانه مایه و مضمون اثر هنری و رهایی از هر قید و بندی در انتخاب مصالحی که هنرمند به کار می گیرد حقوق سلب نشدنی هنرمند به شمار می آید. برای آفرینش هنری ضرورت حیاتی دارد که تصورات هنرمند از هر قید و بندی آزاد باشد و به هیچ عذر و بهانه ای خود را محدود و مقید نسازد. بدین وسیله ما مخالفت خود را با همه ی کسانی که، چه در حال حاضر و چه در آینده ما را به پذیرش اصل تعبد هنر به نظام فرا می خوانند اعلام می داریم چرا که آن را اساساً در تناقض با طبیعت و ذات هنر ارزیابی می کنیم و به این ترتیب یک بار دیگر پای بندی راسخ خود را به اصل "آزادی کامل برای هنر" به زبان می آوریم.

ما حق طبیعی دولت انقلابی می دانیم که در برابر تهاجم ضدانقلاب بورژوایی به دفاع از خود برخیزد حتی اگر بورژوازی با پرچم دانش و هنر به میدان

آمده باشد. اما میان این اقدامات موقت دولت انقلابی در دفاع از خود که از روی ناچاری صورت می‌گیرد با برقراری سلطه دولت بر امر آفرینش هنری از زمین تا آسمان فرق هست. اگر انقلاب برای توسعه ی نیروهای مادی ناگزیر از برپایی رژیم *سوسیالیستی* با کنترل مرکزی ست، از همان آغاز باید در پی ایجاد رژیم *آنارشویستی* برای آفرینش هنری برآید. نباید به سلطه جویی، دیکته کردن اوامر و هیچ گونه صدور امریه از بالا اجازه ظهور داد! محققین و هنرمندان تنها بر پایه ی هم کاری های رفیقانه و دور از هرگونه تحمیل عقاید است که قادر خواهند بود به وظایف خود عمل کنند و در این صورت به دست آوردهایی نایل خواهند آمد که در طول تاریخ سابقه نداشته است.

از آن چه گفته شد به روشنی پیداست که ما با دفاع از آزادی اندیشه و به هیچ روی در پی توجیه بی طرفی سیاسی نیستیم و برای لحظه ای هم که شده اندیشه احیاء هنر به اصطلاح "ناب" را در سر نمی‌پرورانیم، هنری که همواره در خدمت مقاصد ارتجاعی بوده و هست. هرگز! مقامی که ما برای هنر در مقدرات جامعه قائل هستیم پر ارزش تر از آن است که به توان منکر شد. برعکس اعتقاد داریم که تنها وظیفه ی والای هنر در روزگار ما عبارت از شرکت فعال و آگاهانه در تهیه ی مقدمات انقلاب است. اما هنرمند تنها زمانی می‌تواند به نبرد رهایی بخشی یاری رساند که ذهن وی مضمون اجتماعی چنین نبردی را کاملاً هضم کرده باشد و معنا و واقعیت جاری آن را با رگ و پی خود عمیقاً حس کند و دنیای درونی خود در هنرش رابه طور آزادانه تجسم نماید.

در حال حاضر که سرمایه داری را در هر دو شکل دموکراتیک و فاشیستی آن احتضار مرگ فراگرفته است، هنرمند خود را در موقعیتی می یابد که در صورت ادامه ی حرفه اش قادر به ادامه زندگی نخواهد بود. همه راه های ارتباطی او را آوار ناشی از فروپاشی سرمایه داری مسدود کرده است. در چنین وضعیتی طبیعی است اگر به سازمان های استالینی رو کند به او امکان می دهند تا از این انزوا به در آید. اما اگر او به خواهد از فساد کامل اخلاقی پر کنار به ماند نمی تواند زیاد در آن جا دوام بیاورد، چرا که نه تنها در آن جا قادر به رساندن پیامش به دوست داران و خوانندگانش نخواهد بود، بلکه در قبال مزایای مادی اندکی که این تشکیلات در اختیار او می گذارند او را وادار می کند تا به هرگونه پستی و دنائتی تن در دهد. او باید دریابد که به جای دیگری تعلق دارد. جای او در میان کسانی نیست که به امر انقلاب و انسانیت، هر دو خیانت کرده اند، جای او در میان کسانی است که با عزمی تزلزل ناپذیر به انقلاب وفادار مانده اند یعنی تنها کسانی که قادرند انقلاب را به ثمر به رسانند و از این راه به بیان آزادانه همه اشکال نبوغ انسانی جامه ی عمل به پوشانند.

هدف از این فراخوان یافتن زمینه ای مشترک است که بر پایه ی آن همه نویسندگان و هنرمندان انقلابی دگرباره متحد شده و با هنر خویش هر چه بهتر به امر انقلاب یاری رسانند و در عین حال به دفاع از آزادی هنر خویش در برابر غاصبان انقلاب به پا خیزند. ما باور داریم که این زمینه ی مشترک هر جریان هنری، فلسفی و سیاسی را با هر گرایشی در بر می گیرد. در این راه و زمینه ی مشترک مارکسیست ها دست در دست آنارشویست ها می توانند گام بردارند که بدین سان هر دو حزب از شر روحیه ی پلیسی ارتجاع رهایی

خواهند یافت، حال این روحیه چه از سوی ژوزف استالین ترغیب شود و یا از سوی مرید دست به سینه وی که جناب گارسیا اولیور<sup>۲</sup> باشد.

نیک آگاهیم که هزاران هزار اندیشمند و هنرمند پراکنده در سطح جهان وجود دارند که جنجال و هیاهوی سازمان یافته دروغ گویان و اغفال گران صدایشان را در گلو خفه کرده است. صدها نشریه ریز و درشت هستند که می کوشند تا نیروهای جوان خلاق را گردهم آورند، آن هایی که نه در پی کسب مزایای بیشتر که به دنبال یافتن راه های ارتباط تازه هستند. و این در حالی است که هر گرایش پیشرویی در هنر از سوی فاشیزم مهر "انحراف" می خورد و نابود می شود و آفرینش آزاد هنری از سوی استالینیست ها "فاشیستی" قلمداد می شود. هنر مستقل انقلابی باید همه ی نیروهای خود را برای نبرد علیه این اختناق و سرکوب ارتجاعی متحد کند و حق موجودیت خود را با بانگ رسا به گوش همه گان برساند. دست یابی به چنین اتحادی نخستین هدف "فدراسیون بین المللی هنر مستقل و انقلابی" به شمار می آید که در حال حاضر ما تشکیل آن را ضرور می دانیم.

ما به هیچ روی قصد تحمیل هیچ یک از اندیشه های ارانه شده در این بیانیه را نداریم چرا که خود آن را صرفاً قدم اولی می دانیم در راستایی جدید. از همه ی دوست داران و حامیان هنر نیز که به ضرورت چنین فراخوانی باور دارند می خواهیم که نظراتشان را به زبان خودشان بیان کنند. فراخوان ما همه ی سازمان های انتشاراتی چپ را نیز مورد خطاب خود قرار می دهد که خواستار مشارکت در تشکیل فدراسیون بین المللی مزبور و تبادل نظر درباره ی وظایف و شیوه ی فعالیت آن هستند.

<sup>۲</sup> - گارسیا اولیور - رهبر سندیکاهای وقت در اسپانیا - ناشر آلمانی

به محض آن که ارتباط اولیه در سطح بین المللی از طریق مطبوعات و مکاتبات برقرار گردید، به سازمان دهی کنگره های کوچک تر در کشورهای مختلف و در سطوح محلی خواهیم پرداخت. گام نهایی عبارت از برگزاری مجمع عمومی کنگره ی جهانی خواهد بود که تأسیس فدراسیون بین المللی مزبور را به طور رسمی اعلام خواهد کرد.

اهداف ما عبارت اند از:

استقلای هنر برای انقلاب.

انقلاب برای رهایی کامل هنر.

نون تروتسکی

ترجمه: رامین جوان

منبع: نشریه کارگر سوسیالیست شماره ۲۹ شهریور ۱۳۷۴

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتاب خانه: <http://www.iwsn.org/nashr.htm>

آدرس پستی: BM Kargar, London WC1N ۳XX, UK

ایمیل: [yasharzarri@yahoo.com](mailto:yasharzarri@yahoo.com)

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۴